

نگاه ملاصدرای فیلسوف به علم فقه و عقلانیت‌پذیری گزاره‌های آن

ابراهیم نوئی*

استادیار دانشکده الهیات و ادیان؛ دانشگاه شهید بهشتی؛ تهران؛ ایران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۷؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۰/۲۳)

چکیده

شهرت حکمی صدرالمآلهین شیرازی معمولاً شأن فقهیش را تحت الشعاع قرار می‌دهد. مجموعه آثار حکمی، تفسیری، حدیثی و اخلاقی وی نمایشگر چهره فقهی ایشان است. او به معانی لغوی، روایی و اصطلاحی فقه و موضوع این علم و مفاهیم اساسی رایج در این علم، از قبیل طاعت و معصیت و احکام پنج‌گانه فقهی التفات کامل دارد و جایگاه این علم در میان علوم و نسبت آن با گزاره‌های اعتقادی و اخلاقی در دین و نیز وجه اشتراک و تفاوت شریعت با طریقت و حقیقت را با رویکرد خاص خود تبیین می‌کند. هم از ضرورت پابندی همگان به گزاره‌های فقهی سخن گفته است و هم به تبیین ضرورت گزاره‌های فقهی در دین می‌پردازد و در مسیر تبیین عقلانیت‌پذیری گزاره‌های فقهی، علاوه بر اینکه این گزاره‌ها را خردستیز نمی‌داند، وضع آنها را مقتضای مصالح و مفاسدی نفس‌الامری می‌داند و از ناتوانی عقل بشر از درک آنها در مقام اثبات سخن می‌گوید. تکاپوی عقل در این زمینه معمولاً به خطا می‌انجامد؛ زیرا یا مصالح جزئی را بر مصالح عمومی در متعلقات احکام ترجیح می‌دهد یا مصالح دنیوی را بر مصالح حقیقی رجحان می‌بخشد. اعتماد به این گزاره‌ها روح تعبد انسانی را تقویت می‌کند. هر چند به این جهت می‌توان از فراخردی این گزاره‌ها سخن گفت؛ ارائه دلیل عقلی محکمی برای اعتماد به آن گزاره‌ها دشوار نیست؛ چون دستکم گزاره‌های قطعی الصدور فقهی فراخرد از منبعی صادر شده‌اند که عقل بر عصمتش گواهی می‌دهد و اطمینان به صدق این گزاره‌ها، عقلانیت‌پذیری آنها را به دنبال دارد.

واژگان کلیدی

اصول دین، حقیقت، صدرالمآلهین شیرازی، طریقت، عقلانیت، فروع دین، فقه.

مقدمه

صدرالمتألهین شیرازی علی‌رغم اینکه معمولاً فیلسوف و بنیان‌گذار حکمت متعالیه شناخته می‌شود، از التفات به دیگر دانش‌ها و از جمله دانش فقه خودداری نکرده است. به عقیده برخی «صدرالمتألهین بسا صدر فقهای زمان خود نیز بوده، ولی از آنجا که "مالابد منه" را همان درجه اجتهاد و قدرت و امکان استنباط و عدم نیاز به تقلید می‌دانسته و علم الهی را برتر می‌شناخته، به تدریس فقه نمی‌پرداخته است» (خامنه‌ای، ۱۳۷۹: ۲۸۴). نوشتار حاضر به کاوش نگاه وی به علم فقه و مباحث مرتبط با آن، از جمله عقلانیت، با محوریت آثار این اندیشمند پرآوازه می‌پردازد.

تعریف علم فقه و موضوع آن

صدرا علم فروع یا فقه را گاهی «علم به فتاوا و احکام، حکومت و مناکحات و مانند آنها» معرفی می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۳۵) و برهه‌ای در مقام تعریف آن از عبارت «استحضار مسائل طلاق و عتاق و لعان و بیع و سلم و رهنات و مهارت در قسمت مواریث و مناسخات و معرفت حدود و جرایم و تعزیرات و کفارات و غیر آن» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱الف: ۷۳) استفاده می‌کند. چنانکه پیداست در هر دو عبارت به تحلیل ماهیت این علم التفات نشده است و کوشش می‌شود از روش تعریف به مصداق و به نحو استقرای ناقص ابواب فقهی، مخاطب را به نحو فی‌الجمله با علم فقه آشنا کند. این قبیل عبارات صدرا عمدتاً ناشی از مقایسه معنای لغوی و روایی فقه با معنای اصطلاحی رایج در زمان وی است؛ زیرا به تصریح وی فقه در لغت به معنای مطلق فهم - خواه در باب امور دنیوی و خواه در امور اخروی باشد - بوده (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۸۱) در عرف نخستین متدینان به علم به حقایق دین و معارف ایمان و طریق آخرت و چگونگی سلوک بر سبیل آخرت (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۸: ۴۰۵؛ ۱۳۸۱ب: ۵۴ و ۵۵) و معرفت نفس و دقائق آفات و مکاید و امراض آن و تسویلات و غرور شیطانی فهم نمودن و اعراض از لذات دنیا و اغراض نفس و هوا و مشتاق بودن به نعیم آخرت و لقای پروردگار و خوف داشتن از روز حساب

(صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱ الف: ۷۳) اطلاق می‌شده است و با گذشت زمان به همین معنای متداول علم به فروع اختصاص یافته است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۸۱؛ ۱۳۸۹، ج ۳: ۷۹۳). گاه بر این دانش، علم مذهب و علم دین هم اطلاق شده است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۱۱۲۰). صدرا معتقد است فقه در روایات ائمه علیهم السلام بر صناعتی که بیانگر دقایق خلاقیات و تفریعات طلاق و رهن و سایر احکام معاملات می‌شود، اطلاق نمی‌شده و مقصود از آن علمی بوده است که موجب استغراق در امر آخرت و احوال باطن و اعراض همه‌جانبه از دنیا می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱ ب: ۱۹۴). البته این تنها تغییر در کاربرد کلمه فقه و فقیه نبوده است؛ زیرا در برهه‌ای نیز به نادرستی بر کسی فقیه اطلاق می‌شده که به بارگاه حاکمان و سلاطین ستمگر و یارانشان تقرب می‌جسته است و برای نیل به چنین مقصودی ناچار به صدور فتاوی‌ی باطل و احکام جور می‌شد که همواره در راستای از بین بردن قوانین شریعت از آنها سوءاستفاده می‌شده، زمینه‌جسارت در ارتکاب محرمات و سلطه زورگویان بر ناتوانان و مساکین و سیطره بر اموالشان را فراهم می‌کرده است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱ ب: ۵۴). موضوع علم فقه مصطلح، در نگاه صدرا فعل مکلف است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۴۲۶). دانشمندان این علم، فقیه خوانده می‌شوند و موظف به تعیین حکم (وضع‌ی یا تکلیفی) هر فعلی هستند که از مکلف صادر یا ترک می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱ ب: ۱۵۱ و ۱۵۲؛ ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۸۱)، هر شخصی که از تعمق بیشتری در فروع برخوردار باشد و بیش از دیگران به بررسی آنها اشتغال داشته باشد، فقه از دیگران خواهد بود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹: ۷۹۳ - ۷۹۴؛ ۱۳۸۱ الف: ۷۴).

تفاوت گزاره‌های فقهی با گزاره‌های اصولی

صدرا برخی گزاره‌های دینی را اصل و برخی را فرع و علم به مجموع آنها را علم شرعی نامیده است. او اصول را چنین معرفی می‌کند: «اما علم اصول عبارت است از شناخت توحید و رسالت و کتاب و نبوت و امامت و معاد» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۳۵؛ ۱۳۸۹، ج ۳: ۵۶۳). این اصول از چنان جایگاه رفیعی برخوردارند که خداوند به منظور رهنمایی به آنها خلق را آفرید و آنها را تکلیف کرد، پیامبران را برانگیخت و کتاب‌های آسمانی را نازل فرمود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۷: ۱۸). ویژگی این اصول آن است

که از سویی همه ضروری و بدیهی نیستند و از سوی دیگر تقلیدناپذیرند. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۱۰۳۲). بنابراین درجه حقیقی دینداری برای کسانی است که به معرفت یقینی در این باب دست یافته‌اند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۳۵).

او در تفاوت میان اصول و فروع دین می‌گوید:

همانا معارف یقینی و علوم حکمی (اصول دین) اساس دین و سرمایه اهل یقینند. اموری که طریقتش واحد، پوینده آن در ایمنی و تارک آن کافر است و کسی که در شناخت آنها به خطا رفته، ایمن نیست ... و این به خلاف فروع دین است، زیرا آنها علومی متعلق به کیفیت اعمالند و اعمال در معرض تغییر و زوالند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۷: ۱۵ - ۱۶).

در ادامه تفاوت بین اصول و فروع را با استناد به سخن پیامبر (ص) چنین مستند

می‌کند:

پیامبر میان اصل و فرع دین تفاوت نهاده است؛ زیرا در اصل دین، خطر عظیم و ثواب بسیار است و هر کس امر عظیمی را طلب کند، ناگزیر دست به امر عظیم می‌زند. در این علم، هر مجتهدی به صواب ره نمی‌برد و کسی که در آنها به اشتباه ره برد معذور و مأجور نیست؛ بلکه به اتفاق همه دانشمندان سنگین بار، گرفتار و مطرود از درگاه خداوند است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۴۳۵)

صدرا تفاوت روش تحقیق در علم اصول و فروع را نیز متذکر شده است. به عقیده وی در گزاره‌های فقهی کافی است به ظواهر الفاظ نظر دوخت و به محض تحصیل ظن و رجحان نسبت به یک طرف، می‌توان آن طرف را اخذ کرد. اما در اصول اعتقادی باید به دنبال یقین بود و نمی‌توان از الفاظ و ادله لفظی به عنوان دلیل مستقل استفاده کرد و تنها از باب تأیید یا تنبیه به حکم عقل می‌توان به آنها رجوع کرد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۱۳۰).

صدرا گاهی همه مقامات دین را در قالب سه دسته «معارف»، «احوال» و «اعمال» دسته‌بندی (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۸۳؛ ج ۴: ۱۲۹۳) و این سه دسته را بر عقاید، اخلاقیات و گزاره های فقهی - حقوقی منطبق کرده است. معارف همان اصولند و احوال را

در پی دارند. احوال نیز اعمال را به ارث می‌گذارند. او معارف را علم به خداوند و صفات و افعال و کتب و رسلش و نیز علم به روز قیامت می‌داند (بنابراین بیان معارف، همه از سنخ معرفتند). احوال ناظر به اخلاقیاتند و اعمال، ناظر به تکالیف و باید و نبایدها (شریعت به معنای خاص). اهل ظاهر برآنند که علوم به جهت احوال و احوال به هدف اعمال مطلوبند. از نگاه اینان اعمال اصلند و رتبه احوال و علوم متناسب با خدمتی است که به اعمال می‌توانند ارائه دهند؛ دیدگاه دوم بر آن است که اعمال مطلوب برای احوال و احوال مقصود بالعرض و در خدمت معارفند. بنابراین علوم افضل از دو قسم دیگرند. صدرا خود این دیدگاه دوم را می‌پذیرد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۸۳ - ۸۴) و می‌گوید:

معارف همان اصولند و احوال را به ارث می‌گذارند. احوال نیز موجب اعمال می‌شوند. بنابراین معارف همانند درختان همراه با قوای اصلی آنها مانند غادیه و منمیه‌اند. احوال همچون شاخه‌های درختان و برگ‌های آنهایند و اعمال همچون نتایج و ثمره‌های درختانند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲).

هر مقام و منزلی ... از علم، حال و عمل فراهم می‌آید و علم اصل است و حال را در پی دارد و حال هم عمل را به ارث می‌گذارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۱۲۹۳؛ ۱۳۸۱ب: ۷۲).

او گاهی فایده اعمال شرعی را مقدمه‌سازی برای آماده‌کردن قلب به منظور دریافت معارف از راه تصفیه قلب از کدورات و امراض و حجاب‌ها و فراهم آوردن زمینه شناخت حق و آگاهی از پروردگار و صفات و افعالش می‌داند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۲۸۲ - ۲۸۳؛ ج ۴: ۳۶۵ و ۲۸) و گاهی دیگر غایت از عمل را علم دانسته، مقصود از اعمال را تخلص و تصفیل نفس می‌داند و علم را تکمیل و تنویر نفس و در رتبه‌ای بالاتر از عمل جای می‌دهد. او علم را همان معرفت الله و صفات حسنی او و افعال وی می‌داند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۲۹۵) و معتقد است:

«تنها فایده همه اعمال در تطهیر قلب از دنیا است؛ در حالی که اصل طهارت و صفای آن، از این جهت که امری عدمیند، به خودی خود مقصود نیستند؛ بلکه برای این معرفت (معرفت الله و ...) مقصودند» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۶: ۱۳۶).

صدرا در موقف دیگری نیز فایده اعمال صالحه‌ای مانند نماز، روزه، زکات و حج را اصلاح قلب به ازای امراض باطنی و تخلیه آن از رذایل درونی و تصفیه وجه آن و صیقل دادن آن از تاریکی‌های صفات ذمیمه می‌داند؛ تا اینکه حالش به صلاح رود و ذاتش، مستقیم و وجهش منور شود. اصلاح قلب و تصفیه و تنویر آن هم سبب می‌شود که جلال الهی در مقام ذات، صفات و افعال در او تجلی یابد. بزرگان حکمت و شریعت به این تجلی «معرفه الربوبیه» می‌گویند و قدمای یونان آن را «اثولوجیا» می‌خوانند. از عارفان به این معرفت نیز با عنوان «حکمای الهی و عالمان ربانی» یاد می‌شود و در لسان شریعت در مورد آنان از تعبیر «اولیا و صدیقین» استفاده می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱: ۷۵ - ۷۶).

به تعبیر دیگر:

می‌باید که دل همچون آینه مصفی و مجلی گردد از زنگ معاصی و تعلقات؛ زیرا که همه دل‌ها در آینه بودن بحسب اصل فطرت بالقوه‌اند و بعضی از قوت به فعل می‌آیند به وسیله اعمال و افعال صالحه و تکالیف و ریاضات شرعیه و بعضی هنوز از قوت به فعل نیامده‌اند و در بعضی، آن قوت به سبب اعمال قبیحه و اعتقادات ردیه باطل گشته و آن قابلیت که به حسب اصل فطرت بوده از وی مسلوب و منسوخ گردیده (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱ الف: ۸۸).

جایگاه علم فقه در میان علوم

صدرا به تبع غزالی علوم را در یک دسته‌بندی کلی به علوم شرعی و غیرشرعی دسته‌بندی می‌کند و هر یک را دارای دو قسم می‌داند. قسمی که اشتغال به آنها وجوب کفایی دارد و قسمی که علی‌رغم استحسان اشتغال به آن، به درجه وجوب کفایی نرسیده است. علم فقه در دسته نخست از علوم غیرشرعی و دانش طب در دومین دسته از علوم غیرشرعی قرار می‌گیرد. صدرا در اینجا دلیل غزالی را اینسان تأیید می‌کند: «جعل الفقهاء کالأطباء من علماء الدنيا و استدلل علی ذلک ببیانات صحیحه واضحه» (غزالی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۲۷ - ۲۸؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۴۴۱). دلیل مزبور چنین است:

بدان که خداوند، انسان را از خاک خارج ساخت و ذریه او را از سلاله‌ای از طین و از ماء دافق خارج نمود و آنان را از اصلاب به ارحام و از آنجا به دنیا و در ادامه به

قبر و عرضه در قیامت و بهشت و جهنم خواهد فرستاد ... پس این است آغاز آنها و این است منزلشان. دنیا را به عنوان توشه برای معاد آفرید تا مردم از آنچه شأنیت زاد دارد، بردارند. بنابراین اگر این توشه را بر اساس عدالت برداشتند، دشمنی‌ها میان آنان رخت برخواهد بست و فقیهان معطل خواهند ماند. ولی مردم گرفتار شبهات خواهند شد و در پی آن میانشان خصومت خواهد افتاد. از این‌رو به حاکمی که امورشان را تدبیر کند، محتاج می‌شوند و نیز به قانونی که میانشان برابری برقرار نماید. بنابراین فقیه همان شخص عالم به قوانین سیاست است و سوگند به جان خودم که فقه متعلق به دین است؛ اما نه به خودی خود؛ بلکه به‌واسطه دنیا؛ زیرا که دنیا مزرعه آخرت است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۴۴۱).

فقیه در باب اعمال آخرت، به سه امر اسلام، نماز و حرام و حلال می‌پردازد. انتهای نظر فقیه در این امور نیز، از حدود دنیا تجاوز نمی‌کند. روشن است که عطف دو امر نماز و حلال و حرام به اسلام، عطف خاص به عام است، فلذا صدرا خود در صدد توجیه این عطف برمی‌آید و می‌گوید:

اما اسلام؛ فقیه در درستی آنچه از اسلام است و نادرستی آنچه از آن نیست و نیز از شرایط اسلام سخن می‌گوید و در آن هیچ التفاتی جز به زبان نمی‌کند. اما قلب، خارج از ولایت فقیه است؛ زیرا رسول الله (ص) ارباب شمشیرها و سلطنت را از قلب معزول ساخت؛ چرا که در مورد کسی که قائل به اسلامی را - به این بهانه که از ترس جان ایمان آورده است - کشت، فرمود: هَلَّا شَقَقْتَ عَن قَلْبِهِ؟ بلکه اساساً فقیه به صحت اسلام چنین کسی که از روی ترس اسلام آورده است، حکم می‌کند و لذا پیامبر فرمود: مأمور شدم که به قتال با مردم برخیزم، مگر اینکه بگویند لاله الا الله و وقتی چنین گفتند، از ناحیه من، خون و اموالشان ایمن خواهد بود و بدین ترتیب اثر این اسلام‌زبانی را در خون و مالشان قرار داد.

اما در رابطه با آخرت، اقوال [و گفتن لاله الا الله] نفعی ندارد؛ بلکه انوار و اسرار قلوب [در این زمینه مؤثر است که] از فن فقه خارج است و فقیهی که به آنها بپردازد، همانند آن است که به اموری چون طب و کلام که خارج از فن اویند، پرداخته است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۴۴۱).

اما نماز: فقیه به صحت نمازی فتوا می‌دهد که شرایط صوری در آن رعایت شده باشد؛ هرچند شاید نقش چندانی در سعادت اخروی نداشته باشد؛ مانند آنکه نمازگزار از ابتدا تا انتهای نمازش در غفلت به سر برده باشد و سودای معاملات روزانه‌اش را داشته باشد.

اما حلال و حرام: از میان مراتب چهارگانه ورع و تقوی در محلات و محرمات، فقیه تنها به مرتبه نخست آن یعنی ورع شهود و قضات [در محاکم] نظر می‌دوزد و در باب دیگر مراتب آن [۲]. ورع صالحان از فرو افتادن در شبهات؛ ۳. ورع متقیان نسبت به امور حلالی که خوف افتادن در محرمات را در پی دارند؛ ۴. ورع صدیقان در اعراض از هر چیزی جز خداوند، به سبب ترس از صرف ساعتی از عمر در اموری که سبب قرب بیشتر به درگاه خداوند نمی‌شوند] سخنی نمی‌گوید. صدرا در نهایت همه راه‌های فقه را مرتبط با دنیا می‌داند و اعلام می‌کند که هر کس آن را برای چیزی جز عمل فرا گیرد، مجنون است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۴۶۱).

اقسام حکم فقهی

احکام فقهی معمولاً در تقسیم اولیه به وضعی و تکلیفی تقسیم می‌شوند. احکام تکلیفی هم در پنج حکم واجب، مستحب، حرام، مکروه و مباح جای می‌گیرند. صدرا صراحتاً این احکام پنج‌گانه را تعریف کرده و حصر احکام در این پنج قسم را حصری عقلی و شرعی دانسته است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱ ب: ۱۵۰ - ۱۵۱).

۱. واجب یا فرض: عملی است که انجامش در تحصیل سعادت اخروی، سود می‌رساند و نجات سرمدی را به دنبال دارد. مکلف - یعنی انسانی که خلقت باطنیش، مستقیم مانده و به حد سلوک معنوی و سیر اخرویش نائل شده و از او به عاقل بالغ تعبیر می‌شود- را چاره‌ای از اشتغال به آن عمل به صورت صحیح نیست و نمی‌تواند آن را بدون عذر شرعی ترک کند.

۲. مستحب یا مندوب یا نافله: عملی که انجام دادن آن قرب الهی را در پی دارد و سبب رفعت منزلت بنده نزد پروردگار می‌شود و بدین وسیله زمینه مدح و شکر را فراهم

می‌آورد. البته ترک چنین عملی مجاز است و ملامتی را مستلزم نیست و زیبایی را در پی ندارد.

۳. محظور یا حرام: عملی که ارتکاب آن موجب تاریک شدن جوهر نفس می‌شود و فرو رفتن در آن مستلزم کدورت باطن است و مکلف اجازه پافشاری در انجام دادن آن عمل و جسارت در مباشرت ارتکابش را ندارد.

۴. مکروه: عملی که ترک آن بهتر از انجام دادن آن است و اعراض از انجام دادنش، استحقاق حمد و ثنا را در پی دارد و انجام دادن آن عمل نیز موجب مذمت و ملامت شخص نمی‌شود.

۵. مباح: عملی است که بر هیچ‌یک از ترک و فعلش، نفع و ضرری مترتب نیست و مدح و ذمی شرعی را در پی ندارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱ب: ۱۵۰ - ۱۵۱)

صدرا در تبیین این احکام پنج‌گانه به شباهت نقش آنها با اغذیه و ادویه (اعم از مأكولات و مشروبات) توجه کرده است. به تصریح وی غذاها و داروهای خوردنی و آشامیدنی رایجی که انسان‌ها برای ادامه حیات بدنی و بقای صحت اعتدال مزاجشان تناول می‌کنند، از پنج قسم خارج نیست؛ زیرا یا آنها در این زمینه مفید و مناسبند یا اینکه مضر و آسیب رسانند. هر یک از این دو فرض هم یا به‌گونه‌ای هستند که تناول آنها ضروری و ترکشان مضر است و سبب بیماری می‌شود که علاجی و دارویی برای آن نیست یا اینکه تناول آنها مفید برای طبع و سازگار با مزاج است و موجب تقویت جسم می‌شود و ترک تناول آنها هم فساد و ضرری را برای بدن در پی ندارد. خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های مضر نیز یا به‌گونه‌ای هستند که ترک آنها ضروری و استعمالشان موجب هلاک و به بیماری‌هایی منجر می‌شود که علاجی ندارند یا اینکه چون فرض اخیر مضر نیستند؛ بلکه ترکشان ضرورت ندارد؛ هر چند فی الجمله بر تناولشان مضراتی مترتب است. قسم پنجم هم که خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هایی است که تناول آنها و ترکشان نسبت به مزاج و طبیعت انسان تفاوتی ندارد؛ به‌گونه‌ای که نه فعل و ترک آنها انسان را سودی می‌رساند و نه اتیان آنها یا ترکشان، آسیبی به انسان می‌رساند. نظیر این پنج قسم و نسبت آنها با مزاج و طبیعت انسانی را می‌توان در افعال و اعمال انسانی و تأثیر آنها در فطرت وی نشان داد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱ب: ۱۴۵ - ۱۴۶).

صدرا که همواره مقصود اصلی انسان را مکاشفه حق و معرفت رب می‌داند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱ب: ۱۸۱). طاعت و معصیت رایج در فقه را هم متناسب با همین غایت تعریف می‌کند. هر عملی که انجام می‌دهیم از دو حال خارج نیست: الف) یا قلب را به سوی حالتی می‌کشاند که مانع از مکاشفه می‌شود و تاریکی قلب و سوق او به سوی زخارف و شهوات دنیا را در پی دارد و نفس را در حجاب فرومی‌برد و از رحمت الهی دور می‌کند و محرومیت از نعمت‌های اخروی را در پی دارد؛ ب) یا اینکه آن عمل حالتی را برای نفس فراهم می‌کند که موجب تنویر قلب و مهیا شدن آن برای مکاشفه حق و سبب صفای نفس و مجرد آن از تعلقات شهوانی و تعصبات [نابجا] می‌شود و اقتضای اعراض از اغراض حیوانی و فرورفتن در جسمانیات و افق‌حسیات می‌شود و او را به توجه به وجه الله و پرهیز از غیر او می‌کشاند. نام قسم اول، معصیت و قسم دوم موسوم به طاعت است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱ب: ۸۰ - ۸۱).

به باور صدرا دسته‌بندی معاصی به صغیره و کبیره و مراتب داشتن آنها، ریشه در میزان تأثیر آنها در ایجاد تاریکی و قساوت در قلب دارد؛ همچنانکه طاعات نیز بر اساس میزان تنویر و تصفیه قلب دارای مراتب هستند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱ب: ۸۱).

مقایسه شریعت با طریقت و حقیقت و مقایسه فقیهان با حکیمان و عارفان

صدرا متعرض نسبت میان شریعت با دو اصطلاح طریقت و حقیقت شده است. او هر سه را نوعی شریعت می‌داند و برای هر یک از آنها اقسام واجب، مستحب، حرام، مکروه و مباح را برمی‌شمارد. او اگرچه نامی از مصادیق کلی اقسام پنج‌گانه حقیقت به میان نمی‌آورد، در باب طریقت، صنعت برهان را «واجب»، مغالطه را «حرام»، خطاب را «مستحب»، شعر را «مکروه» و جدل را «مباح» می‌داند. بر این اساس باید گفت فقیهان عهده‌دار تبیین شریعتند و عارفان مبین حقیقت و حکیمان مبین طریقتند. تفاوت اساسی این سه را باید در ناحیه غرض از آنها جست و جو کرد؛ هرچند در یک نگاه کلان باید هر سه، خلق را به جوار خداوند و ورود در سلک مقربان درگاه الهی راهنمایی کنند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱ب: ۱۵۳).

۱. غرض از شریعت ظاهری، تهذیب ظاهر از خباثت‌ها و نجاسات جسمانی و الزام

انسان به هیأت اعمال و عباداتی است که در آن خضوع اعضا و ترک لذات و پرداخت صدقات به فقرا و مساکین از نوع خود و تکثیر تعداد اهل ایمان و سداد از راه ازدواج و کاستن شمار کافران و منافقان و مفسدان از راه مجاهده و اجرای حدود و اصلاح ظالمان و فاسقان از طریق دیات و تحذیرات و پاسبانی از امت تحت سیاست بدنیه به‌منظور حفظ نظام و اجتماع و نیز به‌منظور مهمل و رها نماندن انسان‌ها - همچون چهارپایان - است.

۲. **غرض از شریعت باطنی علمی یا طریقت، تهذیب جنبه عالی نفس و قوه عقل از اعتقادات آمیخته با جهل و فاسد و تخلیه آنها از احکام کاذب وهم و تحلیه آنها با عقاید حق، یقینی، دائمی و ضروری یا با مواعظ خطابی نافع و گاهی با مقدمات مشهور و مقبول است.**

۳. **غرض از شریعت باطنی عملی یا حقیقت، تهذیب باطن از فواحش و تاریکی‌های باطنی و تصفیه آنها از صفات حیوانی شهوانی و غضبی - از قبیل طلب مشتبهات و غلبه بر دیگران در تحصیل ریاسات - و از وساوس شیطانی - مانند مکر و حيله در اکتساب امور فانی - است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱ ب: ۱۵۳).**

ضرورت پایبندی به گزاره‌های فقهی

همه انسان‌ها پس از احراز شرایط تکلیف، باید به احکام فقهی پایبند باشند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۳۴۱). به باور صدرا اساساً طاعت، مطابق با فطرت انسانی و معصیت، حرکت در مسیر مخالف با فطرت است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲ الف، ج ۹: ۴۹۳ - ۴۹۴) به تعبیر دیگر وی: «إِنَّ الْأَصْلَ فِي الْإِنْسَانِ الَّذِي فَطَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ هُوَ الْإِيمَانُ وَالطَّاعَةُ وَ إِنَّمَا يَعْصِي اللَّهُ بِسَبَبِ أَمْرِ طَارٍ عَلَيْهِ ...» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۷۳). بنابراین طاعت، مقتضای ذات انسانی است به گونه‌ای که اگر انسان از عوارض غریبه تهی باشد، بر اساس فطرت نخستینش - که با دیگران در برخورداری از آن تفاوتی ندارد - به آن روی می‌آورد. اما معصیت هر چیزی است که بعد از عروض عوارض غریبه و خروج از حالت طبیعی و فطری بر نفس عارض می‌شود؛ همچنانکه انسان دارای مزاج سالم، هرگز به خوردن خاک روی نمی‌آورد و تنها در صورت اختلال مزاج به چنین خطایی اقدام می‌کند.

بر این اساس با فساد فطرت است که انسان به ارتکاب معاصی اشتغال می‌یابد (صدرالدین شیرازی، ج ۴: ۱۲۸۵).

صدرا با همین رویکرد به نکوهش کسانی می‌پردازد که از انجام دادن احکام شرعی اجتناب می‌کنند؛ چنانکه گاهی در مورد روی‌آوران به علوم عقلی می‌نویسد: هر کس به علوم حقیقیه و آرای عقلی در حالی روی آورد که از اقامه تکالیف شرعی غفلت می‌ورزد و در انجام دادن مناسک تکلیفی دین کاهلی کند، مانند موجود دارای روحی است که روحش از جسد منتقل شده و پوششی که زشتی‌هایش را پنهان می‌دارد، از دست داده است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲: ب: ۴۳۷).

او گاهی دیگر جهله صوفیه را که از تعلم فقه خودداری کرده‌اند و در انتظار کشف و شهود نشسته‌اند، ظالم در حق خود و تباه‌سازندگان عمر معرفی می‌کند.

گمان کرده‌اند که این داستان شبیه است به آن کسی که تعلم فقه را ترک نماید و بگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فقه را از کسی فرانگرفت و به وحی و الهام فقیه شد، بدون تکرار و نوشتن تعلیقی، و می‌تواند شد که من نیز به ریاضت به آن برسم. و کسی که این گمان داشته باشد، بر خود ظلم کرده است و عمر خود را ضایع نموده است؛ بلکه این شخص مثل کسی خواهد بود که کسب و زراعت را ترک نماید به امید آنکه به گنجی از گنج‌ها برخوردار شود؛ چه اینکه ممکن است ولی بسیار دور است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۵۳).

البته این قبیل نکوهش‌ها نباید زمینه را برای افراط برخی در اشتغال به احکام فقهی فراهم کند. صدرا شریعت را همانند شخص انسانی دارای ظاهر مشهور و باطنی مستور می‌داند. ظاهری که متقوم به باطن است و باطنی که به وسیله ظاهر متشخص می‌شود. توجه به ظاهر شریعت و عدم التفات به باطن آن، جسدی را می‌ماند که فاقد روح است. بالتبع اتیان ظاهر عبادت برای چنین شخصی جز خستگی بدنی هم نمی‌تواند برای او قربی در بارگاه الهی پدید آورد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲: ۴۳۶). صدرا در جای دیگری هم در این زمینه می‌نویسد:

بسا باشد که تمام فکرش در تحصیل تفصیل طاعات و عبادات بدنی و تطهیر ثوب

و بدن و جلوس در صوامع و مراقبه اوقات صلوات و نوافل عبادات و غیر آن و تهیه اسباب معیشت دنیاوی صرف شده باشد و چنان فکرش مستغرق این مقاصد گشته که ضمیرش هرگز متوجه تأمل در حضرت الهیت و حقایق علم جبروت و اسما و صفات و افعال مُلک و ملکوت نمی‌گردد و ذوق تفکرش در کیفیت خلق سماوات و ارض و دقایق معرفت این موجودات چنانچه امر به آن در چندین مواضع از کتاب واقع شده، مثل «أولم ينظروا فی ملکوت السّماواتِ و الأرضِ و ما خلقَ اللهُ مِن شىءٍ و أن عسى أن یکون قد اقتربَ أجَلهم فبأی حدیثِ بعده یؤمنون» (اعراف: ۸۵) و نظایر این آیه، هنوز نجنبیده؛ بلکه ذهنش از امثال این معانی و آیات معرض است که: «و کأین من آیه فی السّماواتِ و الأرضِ یمرّونَ علیها و هم عنها مُعْرِضُونَ» (یوسف: ۱۰۵)؛ زیرا که در آیینۀ دل مرتسم نمی‌شود آلا آنچه توجهش بدان مصروف است «فأئی تُصرفون» (زمر: ۶). پس نظر کن ای عزیز من که هر گاه مقید بودن قلب و مصروف بودن همت به اعمال و طاعات مانع باشد از انکشاف حقایق و تجلی حق، پس چه‌سان باشد دلی که همیشه منصرف باشد به تحصیل مرادات دنیاوی و لذات حیوانی. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱ الف: ۹۱ - ۹۲).

ضرورت وجود گزاره‌های فقهی در دین

صدرا ضرورت فقه را بر اساس ضرورت نیاز به قانون، دین و نبی در جامعه بشری تبیین می‌کند. همچنانکه از خاستگاه آن سخن می‌گوید و قواره آن را بر پیکر فرد و جامعه مشخص کرده است. گریزناپذیری زندگی اجتماعی انسان و ناچاری از برقراری رابطه با دیگران به‌منظور تأمین نیازهای خود، مستلزم ایجاد پیوندهای اجتماعی و همزیستی است که داشتن قانونی عادلانه را برایش الزامی می‌کند؛ به‌گونه‌ای که هم تأمین‌کننده حقوق افراد باشد و هم اجتماع بشری را از کشمکش‌ها رها کند و سرانجام نه‌تنها زمینه رشد و کمال انسانی را فراهم کند؛ بلکه دستیابی به حداقل امکانات معیشتی و امنیت را نیز میسر سازد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲ ب: ۴۲۰). در نگاه صدرا دنیا منزلی از منازل سایرین الی‌الله و بدن مرکب برای آن سایرین است. هر کس از تدبیر منزل و مرکب بازماند، سفرش به اتمام نرسد. چنین تدبیری تنها با تهیه غذا برای این مرکب میسر می‌شود؛ چنانکه علف برای حیوانات به‌منظور

حفظ شخص و نکاح برای بقای نوع است که خود نیز متوقف بر غذاست؛ زیرا بقای نوع در رتبه بعد از بقای شخص قرار دارد و بقای شخص هم متوقف بر غذاست و امر موقوف بر شیء موقوف، بر آن امر دوم هم متوقف خواهد بود. بنابراین همه بر غذا متوقف خواهند بود. تهیه غذا هم نیازمند اسبابی است که تنها با وجود تمدن و اجتماع گرد هم می‌آیند و هم از این روست که می‌گویند انسان مدنی بالطبع است. از این رهگذر اعداد انسانی با یکدیگر اختلاف می‌یابند، احزاب از یکدیگر متمایز و مزارع و بلاد تشکیل می‌شوند. در این هنگام اگر قانونی مضبوط و مرجع اختلافات تعریف نشود، هرج و مرج پدید می‌آید، جنگ و ستیز حاکم می‌شود و همگان به تباهی مبتلا می‌شوند، نسل بشر منقطع شده و نظام حیات آنها دچار اختلال خواهد شد؛ زیرا هر کس به‌طور جلیلی آنچه را دارد، اشتها می‌کند و در برابر دستبرد آن، به غضب روی می‌آورد. آن قانون همان شرع و شریعت است. بنابراین قرآن حاوی شرح قانون‌های شریعت و ضوابط خاص نکاح، دیون، موارث، تقسیم زکات و غنایم، باب‌های عتق، کتابت، استرقاق، اسارت و عقوبات بازدارنده از اسباب مفاسدی چون جنگ با کفار و اهل بغی و نیز حدود و غرامات و قصاص و دیات و کفارات و ... است. اشتغال قرآن بر این قبیل آیات، امری نیست که از دیده کسی پنهان بماند. دانشی که این قسم امور را شامل است، علم حلال و حرام و حدود احکام خوانده می‌شود. متولیان آن، فقهایند و آن دانشی است که نیاز به آن، فراگیر است؛ زیرا صلاح دنیای آدمیان را به دنبال دارد و به واسطه آن، صلاح آخرت آنها را ایمن می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۹۴).

البته صدرا لزوم قانون را به همین حیات دنیوی محدود نمی‌کند؛ بلکه به عقیده وی این قانون باید هم معیشت انسان‌ها در دنیا را سامان بخشد و هم طریقی را که با پیمودن آن بتوان به قرب الهی رسید، در اختیار انسان‌ها قرار دهد. بنابراین چنین قانونی باید صلاح دنیا و آخرت انسان‌ها را برای آنان معرفی کند. اساساً دنیا در نگاه حکیمی چون صدرا، تنها منزلی است که انسان سایر الی الله با گذر از آن می‌تواند به قرب الهی برسد. از این رو نمی‌توان برنامه‌ای را برای گذران مسالمت‌آمیز و مبتنی بر مصلحت همگان معرفی کرد که صرفاً تأمین‌کننده بیشترین مصالح حیات اجتماعی دنیوی انسان‌ها باشد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۷۶؛ ۱۳۸۲: ۴۳۴).

صدرا غایت نهایی از بعثت انبیا را معرفت خداوند و حرکت در مسیر قرب الهی می‌داند و البته رسیدن به چنین غایتی با گذر از همین حیات دنیوی و اجتماعی ممکن است و از همین روست که در روایات آمده است: «الدنيا مزرعة الآخرة». بنابراین حفظ دنیا و نشئه حسی انسانی مقصود بالتبع دین و وسیله فراهم سازنده غرض از دین است. از متاع دنیا نیز تنها نفوس و اموالند که به نحوی به شناخت خداوند مرتبطند و در مسیر قرب الهی قرار می‌گیرند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۷۲ - ۵۷۳).

صدرا بر اساس چنین رویکردی طاعات و معاصی را رتبه‌بندی می‌کند و پاره‌ای را بر برخی دیگر ترجیح می‌دهد. وقتی معرفت الله غایت قصوی باشد، افضل اعمال دنیوی، عملی است که موجب معرفت نفس - که خود موجب معرفت الله است - بشود. رتبه بعدی، به عملی اختصاص دارد که سبب حفظ حیات ابدان انسانی می‌شود و اعمالی که موجب حفظ اموال می‌شوند، در رتبه بعدی قرار می‌گیرند. این سه مرتبه در نگاه صدرا، از رهگذر عقل برای دستیابی به مقصود شرع، ضرورت دارند.

و از اینجا می‌توان دانست مراتب طاعات و معاصی را که کدام‌یک از طاعات افضل فضایل و اعظم وسایل مقرب به سوی اوست و کدام‌یک اذوم و کدام‌یک از معاصی اکبر کبائر مبعده از او است و کدام‌یک اصغر. پس هر گاه بوده باشد معرفه الله غایت قصوی و ثمره علیا، پس افضل اعمال دنیویه آن چیزی است که حفظ شود به آن معرفت بر نفوس یا به تعلیم و هدایت و یا به تعلم و دراست. و تالی آن است که آنچه نفع بخشد در این باب و آن چیزی است که موجب حفظ حیات بر ابدان باشد. و بعد از آن، آن است که موجب حفظ مال بر اشخاص گردد. پس این سه مرتبه ضروری است در مقصود شارع به حسب عقل (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۷۳).

مطابق معیار فوق، بزرگ‌ترین کبایر معصیتی است که موجب سدا معرفت الله می‌شود. در رتبه بعد از آن، معصیتی جای دارد که موجب بسته شدن معیشت مورد نیاز حیات انسانی خواهد شد. از این رو باید گفت: معاصی همچون طاعات دارای سه رتبه هستند: رتبه اول: هر معصیتی است که مانع از شناخت خداوند و پیامبران و ائمه می‌شود. چنین

مانعی، همان کفر است و هیچ کبیره‌ای بالاتر از کفر نیست؛ زیرا که حجاب میان بنده و خدا، جهل است و وسیله مقربه به سوی او علم و معرفت است. و به قدر معرفت و علم به او و به صفات و افعال و کتب و رسل او به روز قیامت، قُرب به او حاصل می‌شود و به قدر جهل به او و به این امور، بُعد از او به هم می‌رسد.

پس از کفر نیز دو معصیت ایمن دانستن خود از مکر خداوند و یأس از رحمت او قرار دارد؛ زیرا اینها هم عین جهلند؛ چون کسی که خداوند را شناخته باشد، نه خود را از مکر او ایمن می‌داند و نه از رحمت او مأیوس می‌شود. بعد از این گناهان، نوبت به بدعت‌های متعلق به ذات، صفات و افعال باری می‌رسد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۷۳).

- رتبه دوم معاصی: ناظر به نفوس انسانی است؛ زیرا که به بقا و حفظ آنها، حیات باقی می‌ماند و معرفت به خدا و یوم آخر حاصل می‌شود. بر این اساس قتل نفس از کبایر شمرده می‌شود و تفاوتش با کفر در آن است که آن از مقصود بازمی‌دارد و این از وسیله رسیدن به مقصود جلوگیری کرده؛ زیرا که حیات دنیا به عنوان مزرعه آخرت و نیل به معرفت خداوند در اختیار نهاده شده است.

بعد از این معصیت، گناهانی چون قطع اعضای بدن و هر گونه آسیب‌رساندن به آن قرار دارند که سبب مرگ شود. گناهانی چون زنا و لواط هم در همین رتبه قرار می‌گیرند؛ زیرا اکتفای به ذکور در قضای شهوات، موجب انقطاع نسل است (و دفع وجود انسان‌ها قریب و همسان با کشتن انسان‌هاست).

در زنا نیز اگرچه اصل وجود فوت نمی‌شود، لکن انساب مشوش می‌شود و توارث و تناسل و اموری دیگر که معیشت به آنها منتظم است، باطل می‌شوند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۷۳ - ۵۷۴).

- رتبه سوم معاصی: ناظر به اموال است که معیشت خلق به آن منوط است. جایز نیست که انسان‌ها به نحوی بر اموال مسلط باشند که هر گونه که می‌خواهند بتوانند در آن تصرف کنند (حتی به استیلا و سرقت)؛ بلکه باید اموال را در راستای بقای نفوس حفظ کرد. پایین‌تر بودن رتبه معاصی ناظر به اموال نسبت به دو رتبه قبل از آن جهت است که به نحوی امکان اعاده و جبران دارد؛ چنانکه اموال مسروقه را می‌توان بازستاند و غرامت

اموال آسیب‌دیده را می‌توان پس گرفت. در مواردی چون سرقت، اکل مال یتیم، تفویض مال به شهادت دروغ و اخذ ودیعه به سوگند دروغ نیز که ممکن است بازگرداندن مال به آسانی صورت نگیرد، حکم به کبیره بودن معصیت، روشن‌تر خواهد بود. هیچ‌یک از شرایع الهی نیز این چهار معصیت را روا ندانسته‌اند. اگر چه در شریعت مقدس اسلام برای برخی از این معاصی، حدی معین نشده؛ اما وعیدهای بسیاری در قبال ارتکاب آنها وارد شده است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۷۴ - ۵۷۵).

صدرا با تأکید بیشتر بر نقش مقدمه بودن حیات دنیوی برای دستیابی به سعادت حقیقی و معرفت به حقایق ایمانی و نیل به مقام قرب به خداوند، به تبیین فلسفه برخی از احکام فقهی روی آورده است. چنانکه اعتقاد دارد که معاش در دنیا چیزی جز تعلق نفس به حس و محسوس نیست. تا هنگامی که امر معاش انسانی فراهم نباشد، سلوک به سوی باری تعالی نیز صورت نمی‌گیرد. معیشت نیز با وجود بدنی سالم و نسلی دائم تمام می‌شود. این دو نیز تمام نخواهند بود، مگر به وجود اسبابی که وجود آن دو را حفظ کنند و عواملی که آن دو را به فساد و هلاکت می‌کشانند، دفع کنند. اسباب بقای وجود شخص انسانی، اکل و شرب است. بقای نوع و دوام نسل انسان هم به ازدواج بستگی دارد. خداوند نوشیدنی‌ها و خوراکی‌ها را سبب حیات شخص و نوع مؤنث را سبب نسل قرار داده است تا حرس و نسل بقا یابد. خداوند این نعمت‌ها را صرفاً به برخی از انسان‌ها اختصاص نداده؛ زیرا غرض وی رهنمایی همه خلق به رحمت و کرامت خویش است.

پس اگر امر را در افراد مهمل واگذارده بود، بدون قانونی مضبوط در تخصیصات و تقسیمات، هر آینه در منازعه و مقاتله می‌افتادند و آن ایشان را از سلوک طریق و سیر به حق بازمی‌داشت و امر به فساد و افساد متجر می‌شد. پس شریعت الهیه ضوابطی قرار داد از برای اختصاص اموال در ابواب عقود بیوعات، معاوضات و مداینات و قسمت مواریث و مواجب نفقات و قسمت غنائم و صدقات و در ابواب عتق و کتابت و استرقاق و اسیر کردن و شناسانیدن کیفیت تخصیص را نزد استفهام به اقرار و ایمان و شهادت و ایضاً قرار داد قوانین اختصاصی به مناکحات را در ابواب نکاح و طلاق و خلع و رجعت و عده و صداق و ایلاء وظهار و لعان و

ابواب محرمات نسب و رضاع و مصاهرات. و اما ابواب دفع مفسد؛ پس آنها عقوبات زاجره از آنهاست؛ مانند امر به قتال کفار و اهل بغی و ظلم و ترغیب بر آن و حدود و غرامات و تعزیرات و کفارات و دیات و قصاص ... (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۷۶ - ۵۷۷)

عقلانیت‌پذیری گزاره‌های فقهی

در باب عقلانیت انقیاد نسبت به گزاره‌های فقهی - حقوقی در نگاه صدر، باید متذکر امور زیر شد:

خردناستیزی گزاره‌های فقهی

این گزاره‌ها بر آموزه‌های بنیادین عقیدتی دین استوارند و در صورتی که در راستای آن گزاره‌ها قرار داشته باشند، می‌توان به واسطه عقلانی بودن اعتقاد به آن گزاره‌های بنیادین، از عقلانی بودن پذیرش این گزاره‌ها هم سخن گفت. روشن است که با احراز اینکه گزاره‌ای فقهی - حقوقی در جهت تقابل یا ستیز با آن گزاره‌های بنیادین قرار دارد، دیگر نمی‌توان از عقلانی بودن انقیاد در برابر آن سخن گفت؛ بلکه عقلانیت حکم به طرد چنین گزاره‌ای می‌دهد. در نگاه صدر هیچ حکمی از شریعت در ناسازگاری با معارف یقینی ضروری قرار نمی‌گیرد: «و حاشا الشریعة الحقّة البیضاء أن تكون أحكامها مصادمة للمعارف الیقینیة الضروریة» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲، ج ۸: ۳۵۷).

این تلقی خردناستیزی در نگاه صدر تا آنجا پیش رفته است که گاهی ذیل حکمی فقهی، بیان عقلی را ضمیمه تبیین نقلی می‌کند. چنانکه در باب حرمت گناهای چون زنا و غیبت می‌نویسد:

مذموم بودن آنها، به سبب اعراض از حکم عقل و شرع است؛ به گونه‌ای که ارتکاب آنها موجب انقطاع نسب و ارث و اختلال در تربیت فرزندان و نظام می‌شود؛ و کشمکش، هرج و مرج و فتنه را بر پا می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲، ۱۳۶۲، ج ۷: ۱۴۰).

ابتنای گزاره‌های فقهی بر مصالح و مفاسد

صدر تصریح می‌کند که ملاک احکام تکلیفی شرع، مصالح و مفاسد نهفته در آنهاست.

خداوند پاره‌ای از امور را بر اساس وجود مصالحی در آنها برای انسان روا (واجبات و مستحبات) و برخی دیگر را بر اساس ترتب مفاسدی در ارتکاب آنها، ناروا (حرمت یا کراهت) معرفی و ارتکاب یا ترک برخی از امور را فی‌نفسه به‌لحاظ برخورداری از مصالح و مفاسد، مباح دانسته است. به تعبیر صدرا: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَحَلَّ لِعِبَادِهِ أَشْيَاءَ وَ حَرَّمَ عَلَيْهِمْ أَشْيَاءَ حَسَبَ مَا يَرَاهَا بِمَقْتَضَى عِلْمِهِ وَ عِنَايَتِهِ مَصْلَحَةً لَهُمْ» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۹۲). صدرا به تبعیت احکام از مصالح و مفاسد موجود در متعلق آنها باور دارد (و نه اینکه مصلحت را در اصل جعل احکام بداند). بر این مطلب می‌توان شواهدی اقامه کرد که مهم‌ترین آنها مواردی است که صدرا نشان می‌دهد آنچه خداوند نهی کرده، مفاسدی است که بر اموری چون شرک، قتل، جرح، زنا، لواط، سرقت، اکل مال یتیم، غضب و مانند آنهاست. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۷۲ - ۵۷۵؛ ۱۳۸۲: ۴۳۳ - ۴۳۶). صدرا نشان می‌دهد که بر ارتکاب این امور چه مفاسدی مترتب است و با خودداری از ارتکاب این امور، از چه مفاسدی ایمن خواهیم ماند و خداوند برای مصون ماندن انسان‌ها از این مفاسد، امور مزبور را ممنوع و حرام اعلام کرده؛ چنانکه مصالح موجود در امور واجبی چون نماز، طهارت، روزه، حج، زکات و جهاد سبب شده است که خداوند انسان‌ها را مکلف به اتیان این امور کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۷۲ - ۵۷۵؛ ۱۳۸۲: ۴۲۹ - ۴۳۲). صدرا با التفات به نصوص دینی می‌کوشد مصلحت‌های موجود در این قبیل امور را نشان دهد و به این ترتیب روشن می‌کند که احکام تابع مصالح و مفاسد موجود در متعلقات آنهاست.

ناتوانی عقل بشر از درک مناط مصلحت و مفسده در گزاره‌های فقهی - حقوقی

صدرا آشکارا گفته است که عقل انسانی از درک مصالح و مفاسد مزبور و نیز چرایی و ارتباط بسیاری از اوامر و نواهی شرعی با گزاره‌های بنیادین اعتقادی، ناتوان است. «خدای تعالی، اشیایی را بر بندگانش حلال و برخی از اشیا را بر آنها حرام کرد ... و عقول بشری از درک چرایی این تحلیل و تحریم‌ها و شناخت چگونگی امور حلال و حرام ناتوان است» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲: ۴۲۹ - ۴۳۲).

او بعد از بیان بخشی از حکمت‌های احکام شرعی به عجز و ناتوانی عقل بشر از درک کامل اسرار شریعت و مصالح احکام اعتراف می‌کند که پس آنچه در این مقام و غیر آن

ذکر کردیم، مقدار توانایی و حد طاقت ما در این احکام پنج‌گانه است. ما از علم به همه فواید شرایع حقه عاجزیم و می‌دانیم که آن مقدار از حکمت‌های لطیفی که در این زمینه برای ما باقی مانده، امور غامضی است که نسبتی با آن مقدار که افهام ما به آنها نائل شده‌اند، ندارد ... (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲: ب: ۴۳۱).

صدرا تلاش عقول برای یافتن علت احکام فقهی - حقوقی دین و تسری بدون پشتوانه یک حکم فقهی از موضوعی به موضوع دیگر را با خطر نابود شدن دین، هشدار داده است. سنت و شریعت هنگامی که با پیمانۀ قیاس سنجش شود؛ یعنی در آن قیاس به کار رود، نور دین در محاق و تاریکی فرو خواهد رفت و بنای شریعت فروریزد؛ زیرا هر کس با عقل خویش یا با هوای خود، مناسبت و شباهتی میان دو شیء را می‌نگرد و یکی را با دیگری مقایسه می‌کند و حکم یکی را به دیگری سرایت می‌دهد و به همین صورت بر هر شیئی حکم دیگر اشیا را سرایت می‌دهد و دین به طور کلی از بین خواهد رفت؛ زیرا در میان اشیا هیچ شیئی نیست که با دیگر اشیا به نحوی مجانست یا مشارکت در کم، کیف یا نسبت نداشته باشد. بنابراین هنگامی که برخی با برخی دیگر در احکام شرعی مقایسه شود، حلال الهی به حرام و محرّمات خداوندی به حلال تبدیل خواهند شد و از دین چیزی باقی نخواهد ماند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۹۱).

صدرا در موقفی دیگر نیز ضمن تعریف قیاس به: «شناخت یک امر جزیی از راه معرفت به جزیی دیگر به سبب وجود جامعی میان آن دو» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۷۶) آن را نه تنها مقرب انسان به حقیقت نمی‌داند؛ بلکه آن را سبب دوری از حق می‌شمارد.

اشتغال به این قیاسات باعث دوری از حق می‌شود؛ زیرا شخص را در حجابی از درک حق فرومی‌برد و قلب او را به آنچه مغایر روش دین و مسلک اهل یقین نیست، مشغول می‌دارد و از این جهت بود که امام علیه السلام فرمود: «دین الله لایصاب بالمقائیس» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۷۶ - ۴۷۷).

صدرا بر ابطال قیاس، استدلال نیز اقامه کرده است. به عقیده وی نتیجه قیاس از دو حال خارج نیست: الف) مطابقت با سنت: در این صورت قیاس مزبور لغو خواهد بود؛ ب)

مخالفت با سنت: بطلان چنین قیاسی هم امری ضروری است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۹۹ - ۵۰۰).

در این میان باید به دو نکته در باب گستره مصالح و مفسد مزبور توجه داشت:

- **نکته اول:** نباید با رویکردی جزئی‌نگرانه به مصالح و مفسد مورد ناظر شارع به هنگام جعل احکام نگریم؛ بلکه احکام شرعی نفع عام و مصلحت عمومی و نوعی را در نظر دارند. «كان حکمة الباری و غرضه فی إظهار الدین و إعلان قواعد الشریعة هو النفع العام و المصلحة الكلية» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲ الف، ج ۷: ۱۳۳) و در این میان شاید منفعت و مصلحت عامی با آنچه برای موجود خاصی مفسده تلقی می‌شود، در تراحم قرار گیرد. به باور صدرا غرض خداوند از افعال خود، تنها نفع کلی و صلاح عموم است؛ اگر چه از آن، گاهی زیانی جزئی برای برخی رخ دهد. نمونه آن در احکام شریعت حقه و حدود شرعی مشاهده می‌شود؛ چنانکه برابر حکم قصاص گرچه مرگ شخص خاصی یا رنج شخص قصاص‌شونده لازم می‌آید یا قطع دست دزد برای او رنجی را به دنبال دارد؛ اما نفعی عام و صلاحی کلی را همراه خود دارد ... (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲ الف، ج ۷: ۱۳۳).

این سخن صدرا هم شاید گواه دیگری بر این باشد که وی به تبعیت احکام از مصالح و مفسد متعلقشان باور دارد و نه اینکه مصلحت را در نفس جعل حکم بداند؛ زیرا مصلحت نوعی و مفسده شخصی (وبالعکس) در صورتی متصور است که معتقد باشیم احکام، تابع مصلحت و مفسده‌ای هستند که در متعلق آنها وجود دارد؛ در حالی که بنا بر تبعیت احکام از مصالح موجود در نفس جعل احکام، به مجرد جعل و تشریح حکمی، مصلحت مزبور محقق می‌شود و نوعی یا شخصی بودن مصلحت یا مفسده در این جنبه تفاوتی ندارد.

- **نکته دوم:** مصلحتی که مورد نظر شارع بوده؛ بالأصله ناظر به سعادت حقیقی انسان است و به تبع به حیات و اموال و امور طبیعی انسان مرتبط می‌شود. اساساً در نگاه صدرا دنیا منزلی از منازل مسیر عبور انسان است و انسان را تنها از این نظر چاره‌ای از التفات به امور دنیوی نیست و نباید به آن بیش از این مقدار نظر بدوزد. به عقیده صدرا دنیا منزلی است از منازل سایرین الی الله و نفس انسانی مسافری به سوی خداوند است. این سفر از

نخستین منزل از منازل وجودش - که هیولا و ظلمت و خستی در غایت بُعد از خداوند است - تا سایر مراتب وجودیه او - از جسمیت و جمادیت و نباتیت و شهویت و غضبیت و احساس و تخیل و توهم ... - را شامل می‌شود و چنین مسافری برای رسیدن به مطلوب حقیقی، چاره‌ای جز عبور از این مراتب ندارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۷۶؛ ۱۳۸۲ ب: ۳۶۰ - ۳۶۲).

به تعبیر دیگر:

البته به یقین - افاضه شده از سوی واهب علوم و الهام‌کننده حقایق - می‌دانیم که غرض وضع‌کننده نوامیس، بیش از آنکه اصلاح جزء اخس و جوهر فاسد ما باشد، اصلاح جزء شریف وجود ما و قصدش تهذیب جوهر باقی ما در روز قیامت است ... (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲ ب: ۴۳۱).

صدرا همین مطالب را در باب فایده اعمال شرعی نیز ذکر کرده است. به باور وی نیاز به عمل و عبادت قلبی و بدنی به منظور طهارت نفس و تزکیه آن با تکالیف شرعی و ریاضات بدنی است؛ تا آنکه نفس به سبب اشتغال به بدن و توجه به شهوات و اشتیاق به مقتضیات آنها، گرفتار هیأتی انقهاری و هوا و رسوخ ملکه تسلیم در برابر مشتهیات نشود. بر این اساس از رحمت الهی و شریعت رحمانی، دستوراتی از سنخ شرایع دینی و سیاسات الهی صادر شده است که قوای اماره نفس را به اطاعت از نفس مطمئنه فراخواند ... و آن را با گذار از عالم بطلان و معدن فریب به سوی حق تعالی متوجه کند ... (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲ الف، ج ۱: ۶).

لزوم وجود روح تعبد نسبت به گزاره‌های فقهی

توجه به روح تعبد و تسلیم در برابر خداوند و دستوراتش، در بررسی مصالح احکام ضرورت دارد و نباید در ارج بخشیدن به عقل، تا حدی پیش رفت که دیگر مجالی برای حضور دین و تعبد در برابر آن باقی نماند. هر مکلف باید به کسی که هم خود صادق است و هم توسط خداوند تصدیق شده است، ایمان بیاورد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹، ج ۷: ۵۵۰). صدرا تصریح می‌کند که در نهاد اعمال بدنی، قصد اطاعت از شریعت و امتثال امر خداوند و انقیاد نسبت به پیامبر نهفته است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۵۹۵).

باید زمام امور خود را به خداوند و پیامبر سپرد و به هر چه از این منبع به ما می‌رسد، ایمان آورد و تصدیق کرد و نباید در پی تفتیش وجهی عقلی و مسلکی بحثی برای آن بود؛ بلکه باید دستورات آن را اطاعت و نواهیش را ترک کرد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲ الف، ج ۱: ۱۷).

او گاهی علاوه بر تصریح به لزوم انقیاد و تعبد در باب احکام فقهی، هر گونه پرسش از چرایی در این باب را هم ناروا شمرده است.

خدای تعالی، اشیایی را بر بندگانش حلال و برخی از اشیا را بر آنها حرام کرد ... پس آنان چاره‌ای از شنیدن و پذیرش و تسلیم و خودداری از چون و چرا در باب کیفیت آنچه خداوند تحلیل و یا تحریم کرده، ندارند؛ همان‌گونه که کسی را یارای پرسش از خداوند در قبال افعالش نیست ... (صدرالدین شیرازی، ج ۲: ۴۹۲).

امکان تحصیل علم به صدق گزاره‌های فقهی

هر چند ناتوانی عقل در تشخیص ملاکات احکام و تعیین مصالح و مفسد مورد نظر در جعل آنها، گزاره‌های فقهی را به گزاره‌های فراخرد ملحق می‌کند (صدرالدین شیرازی، ج ۱: ۵۴۲). اما دلیل عقلی خدشه‌ناپذیری برای اعتماد به آن گزاره‌های فراخرد وجود دارد. آن دلیل، چیزی نیست جز صدور گزاره‌های قطعی الصدور فقهی فراخرد از سوی منبعی که عقل بر خطاناپذیری و عصمتش گواهی می‌دهد.

در نگاه صدرا، هر چیزی که محال و ممتنع نباشد، کتاب الهی و سنت نبوی - که صادر قطعی از گوینده معصوم و منزّه از مغالطه و دروغ است - همانند برهان عقلی ریاضی می‌تواند آن را ثابت کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲ الف، ج ۹: ۲۳۰) و وحی الهی یا سنت معصوم حد وسط برهان عقلی قرار می‌گیرد (طباطبایی، ۱۴۳۰، ج ۱۳: ۹۳) (البته در صورتی که از جهت سند، قطعی و از نظر دلالت نص باشد). صدرا معتقد است که عقل سلیم هنگامی که به درستی تأمل کند و از باب انصاف وارد و از انحراف و عناد کناره گیرد و به نیکی بنگرد که طایفه‌ای از عقول زکیه و نفوس مطهر و مؤید به معجزات و خوارق عادات، بر آموزه‌ای پای می‌فشارند که عقل را توان درک آن نیست، جزم پیدا می‌کند که آن آموزه یقیناً، حق و اعتقادی صادق است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲ الف، ج ۷: ۴۱۴). علامه

طباطبایی حکیم صدرایی معاصر نیز معتقد است که هر انسانی در مواردی که خود به تنهایی، علم (یقین) پیدا نمی‌کند، با رهنمایی فطرت سلیم، به پیروی از کسانی که از چنین علمی برخوردارند و در این زمینه خبره‌اند، روی می‌آورد و در حقیقت با دنباله روی اینان، به پیروی از علم (و یقین) خود به اینکه آن مرجع، به این مسئله علم دارد، روی آورده است. عبارت علامه چنین است:

در مواردی مانند فروع اعتقادی برای برخی از انسان‌ها و بیشتر اعمال (فروع فقهی) برای بیشتر مردم که تحصیل علم میسر نیست، فطرت سالم انسان را به تبعیت از علم کسی که به آنها آگاه است، فرامی‌خواند. این پیروی در حقیقت، تبعیت از علم خود به این مطلب است که آن دیگری (اهل خبره) در این زمینه از علم برخوردار است؛ همچنین است سالکی که مسیر را نمی‌شناسد، ولی می‌داند که دیگری آن راه را به خوبی می‌شناسد و به او رجوع می‌کند. مراجعه بیمار به پزشک و دیگر اشخاص نیازمند به اصحاب صنعت‌های مورد نیازشان نیز، از همین جهت است (طباطبایی، ۱۴۳۰، ج ۱۳: ۹۲ - ۹۳).

جمع‌بندی

علم فروع یا فقه، علم به فتاوا و احکام، حکومتات و مناکحات و مانند آنهاست و فقیه عهده‌دار تعیین حکم هر فعلی است که از مکلف صادر (و یا ترک) می‌شود.

گزاره‌های فقهی با گزاره‌های اعتقادی از چند جنبه متفاوتند؛ از جمله اینکه فقیه حتی با اعتماد به ظنون معتبر هم می‌تواند حکم شرعی را استنباط کند؛ در حالی که برای تحصیل گزاره‌های اعتقادی باید با عصای یقین گام برداشت.

اگرچه اهل ظاهر رتبه اعمال و گزاره‌های فقهی را مقدم بر اخلاقیات و معارف اعتقادی می‌دانند؛ صدرا اعمال را مطلوب برای احوال و احوال را مقصود بالعرض و در خدمت معارف می‌داند.

صدرا علم فقه را از علوم شرعی نمی‌داند؛ هر چند تحصیل آن را واجب کفایی تلقی می‌کند. او طاعت و معصیت و احکام پنج‌گانه و مصطلح رایج فقهی را با رویکرد سعادت‌گرایانه تعریف می‌کند و اقسام مزبور را از شریعت به طریقت و حقیقت - افزون بر

تیبین وجه اشتراک و تفاوت این سه اصطلاح - نیز سرایت می‌دهد. او همچنین از این رویکرد، در باب تبیین درجات مختلف شرافت طاعات و نیز وجه کبیره یا صغیره بودن معاصی بهره می‌گیرد.

صدرا پذیرش گزاره‌های فقهی را موافق با فطرت انسان‌ها و پایبندی به آنها را بر همگان لازم می‌داند. از این رو به نکوهش کسانی می‌پردازد که به بهانه‌هایی از قبیل اشتغال به حکمت و تصوف از پای‌بندی به این گزاره‌ها روی می‌گردانند. همچنانکه به ذم برخی در افراط اشتغال به احکام فقهی می‌پردازد.

صدرا «ضرورت فقه» را بر اساس «ضرورت نیاز به قانون، دین و نبی» در جامعه بشری، تبیین می‌کند. چنانکه از خاستگاه آن سخن می‌گوید و قواره آن را بر پیکر فرد و جامعه مشخص می‌کند.

صدرا در باب عقلانیت‌پذیری گزاره‌های فقهی، متذکر چند مطلب مهم شده است: ۱. خردناستیزی این گزاره‌ها؛ ۲. ابتدای این گزاره‌ها بر مصالح و مفاسدی در نفس‌الامر؛ ۳. ناتوانی بشر از درک مناظ مصالح و مفاسد مزبور؛ ۴. لزوم وجود روح تعبد نسبت به گزاره‌های فقهی؛ ۵. امکان تحصیل علم نسبت به صدق گزاره‌های فقهی.

منابع

۱. خامنه‌ای، محمد (۱۳۷۹). *زندگی، شخصیت و مکتب صدرالمتهلین*، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۲. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۲). *المبدأ و المعاد*، ترجمه احمدبن محمد حسینی اردکانی، به کوشش عبدالله نورانی: مرکز نشر دانشگاهی.
۳. _____ (۱۳۸۰). *الحکمة المتعالیه*، تصحیح مقصود محمدی، ج ۷، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۴. _____ (۱۳۸۱الف). *رسالة سه اصل*، تصحیح سید حسین نصر، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۵. _____ (۱۳۸۱ب). *کسر الاصنام الجاهلیه*، تصحیح محسن جهانگیری، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۶. _____ (۱۳۸۲الف). *الحکمة المتعالیه*، تصحیح رضا اکبریان، ج ۹، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۷. _____ (۱۳۸۲ب). *الشواهد الربوبیه*، تصحیح سید مصطفی محقق داماد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۸. _____ (۱۳۸۵). *شرح اصول کافی*، تصحیح سید مهدی رجایی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۹. _____ (۱۳۸۶). *مفاتیح الغیب*، تصحیح نجفقلی حبیبی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۰. _____ (۱۳۸۹). *تفسیر القرآن الکریم*، تصحیح سید صدرالدین طاهری، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۱. طباطبایی، محمد حسین (۱۴۳۰ق). *المیزان*، ج ۱۳، قم: موسسه النشر الاسلامی.
۱۲. غزالی، محمدبن محمد (۱۴۱۲ق). *احیاء علوم الدین*، بیروت: دار قتیبه.